

صوفیه و استماع قرآن

حبيب الله عباسی^۱

صدیقه پورا کبر کسمایی^۲

چکیده: در قرآن، کریمه‌ای است که بیانگر تأکید قرآن بر «استماع» و «انصات» است. در این آیه، این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. در کتاب‌های صوفیه، حکایات بسیاری است که بر استماع قرآن و به عبارتی «نوشیدن» آن دلالت دارد؛ حکایاتی که در آن صوفی پس از شنیدن قرآن، چنان منقلب می‌شود که گاهی جان می‌بازد. در این نوشتار، پس از معرفی ثعلبی که از گردآوردندگان این حکایات است، به بررسی این حکایات و بیان چندین حکایت پرداخته شده است. طبقه‌بندی این حکایات با نظر به مستمعان آن از دیگر مواردی است که به آن اشاره رفته است. در پایان به این نتیجه رسیدیم که شماری از این مستمعان تحت تأثیر بعد جمالی و شماری دیگر تحت تأثیر بعد جلالی قرآن قرار گرفته‌اند؛ در واقع هیبت و رهبت از سویی و شوق و رغبت قرآن از دیگر سو آنان را متأثر می‌کند.

واژگان کلیدی: قرآن، سماع، ثعلبی، صوفیه

E-mail: abbasiborgan@yahoo.com

۱. استاد دانشگاه تربیت معلم

E.mail: s.kassmaee@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد پژوهشکده بهار دانشگاه تربیت معلم

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۳/۱۱

دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱/۲۷

مقدمه

در قرآن کریم چنین آمده است: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف: ۲۰۴). طبق این آیه، می‌توان دریافت که «استماع» و «انصات»، لازم و ملزوم یکدیگرند و هنگامی بر جان فرد تأثیر می‌گذارند که با یکدیگر قرین شوند. این تأثیر گذاری به گونه‌ای است که گاه شنونده را چنان متأثر می‌کند که مایه بی‌هوشی و گاه جان‌باختن او می‌شود. صوفیه با نظر به این آیه، به نیوشیدن و خموشی اهمیت بسیاری داده است به طوری که در بسیاری از کتاب‌های صوفیه، بخش‌های مستقلی دربارهٔ این دو آمده است. سماع نه تنها مربوط به قرآن است، بلکه شنیدن هرگونه موسیقی یا شعر و حتی یک عبارت و گفتار را نیز در بر می‌گیرد. در این باره حکایات بسیاری در کتاب‌های عرفانی به جای مانده است؛ حکایاتی که اشخاص گاه تحت تأثیر یک بیت شعر و یا یک گزین گویه قرار گرفته و از خود بی‌خود شده‌اند.

تأثیر شنیدار بر روح و روان به گونه‌ای است که نه تنها انسان‌ها که گاه حیوانات را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و سبب مرگ آن‌ها می‌شود. این امر را دلایل مختلفی است که چون از حوصلهٔ این نوشتار خارج است، از آن می‌گذریم و تنها به استماع قرآن و تأثیر آن بر نیوشندگان می‌پردازیم.

در این نوشتار برآنیم تا به تأثیر سماع قرآن به ویژه در میان صوفیه پردازیم. در این زمینه حکایات بسیاری از صوفیه برجای مانده که این حکایات را به دو دستهٔ حکایات جلالی و جمالی تقسیم کرده‌ایم. پیش از تحلیل این حکایت‌ها به اختصار به معرفی ثعلبی که این حکایات را به طور جداگانه جمع‌آوری کرده می‌پردازیم؛ چه ثعلبی از شمار مفسران بزرگی است که به این امر توجه ویژه نموده و کتابی جداگانه در این باب نگاشته است. کتاب *مبارک یادکر فیه قتلی القرآن العظیم الذین سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه* کتابی است که مؤلف در آن به بیان نوزده حکایت از مستمعان قرآن پرداخته است، مستمعانی که تحت تأثیر قرآن، شهقه‌ای زده و جان باخته‌اند (برای آگاهی بیشتر رک به: کرمانی، ۲۰۰۸: ۴۵۸ - ۵۶۱).

ثعلبی و آثارش

ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی از بزرگ‌ترین مفسران عالم اسلام در سده چهارم و پنجم هجری است که مکان و زمان تولدش مشخص نیست؛ اما او را اهل نیشابور دانسته‌اند. از زندگانی او آگاهی چندانی در دست نیست؛ لیک به نظر می‌رسد که وی از بدو تولد تا پایان زندگی در نیشابور زیسته و تحصیل و تدریس کرده است و همان جا به سال ۴۲۷ هجری قمری در گذشته است. او استادان بسیار دیده و احادیث بسیار شنیده است. ثعلبی را در علم قرآن، یگانه زمان خود می‌دانستند. او شافعی‌مذهب و از برجستگان تفسیر و حدیث و ادب بوده که در کتاب‌های تراجم از وی با عنوان مقری، مفسر، واعظ، ادیب، ثقه، حافظ، مورخ و صاحب آثار ارزشمند یاد شده است و آورده‌اند که به دلیل تشیع و یا قلت تعصبش در تفسیر خود، بیشتر از اخبار امامیه نقل کرده است (برای آگاهی بیشتر رک به: عباسی، ۱۳۸۴: ۶۶-۷۵).

ابن خلکان درباره ثعلبی گفته است: «او در زمان خود در علم تفسیر یکتا بوده و تفسیر عظیم و بزرگی را تصنیف نموده که به تفاسیر دیگران ارجح است» (ابن خلکان، بی تا: ج ۱: ۸۰).
 یاقوت حموی در معجم‌الادباء ذکر کرده است:

ابواسحاق؛ مقری، مفسر، واعظ، ادیب مورد وثوق، حافظ قرآن، صاحب تصنیفات بزرگ و پراهمیت بوده است و در تفسیر او از معانی و اشارات و کلمات ارباب حقایق و وجوه اعراب و قراءات قرآن سخن رفته است (یاقوت حموی، بی تا: ۳۷).

شهرت و آوازه ثعلبی بیش از هر چیز به تصنیفات بسیار اوست که متأسفانه بعضی از آن‌ها از بین رفته است و تنها سه اثر از او به نام‌های *الکشف والبیان عن تفسیر القرآن*، در تفسیر قرآن، *کتاب عرائس المجالس فی قصص الانبیاء*، در داستان‌های قرآنی انبیا و *کتاب کتاب مبارک یندر فیه قتلی القرآن العظیم الذین سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه* در حکایت‌هایی از شنوندگان قرآن به حلیه چاپ آراسته شده است (عباسی، ۱۳۸۴: ۷۳). تفسیر وی مشهورترین اثر اوست که به دست ما رسیده و بسیاری از مفسران پس از خود را تحت تأثیر قرار داده است. این تفسیر نقش مهمی در سیر نگارش‌های تفسیری و کلامی در سده‌های بعدی داشته است. ثعلبی درباره آن چنین گفته است:

من در تفسیر خود از قصص و روایات، وجوه و قراءات و عربیت و لغات و اعراب و تفسیر و تأویلات، معانی و غوامض مشکلات و احکام و فقه را بدون آنکه در باب‌های بخصوص باشد درج نمودم و این تفسیر را الکشف و البیان عن تفسیر القرآن نامیدم (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۷۵).

تفسیر مذکور گاهی با انتساب به مؤلف آن، تفسیر ثعلبی و گاهی نیز به دلیل اینکه مؤلف، تفسیر مختصری هم داشته؛ التفسیر الکبیر نامیده می‌شود. این تفسیر مورد توجه و ستایش دانشمندان اسلامی، به‌ویژه علمای شیعی قرار گرفته و مطالب آن در بسیاری از کتب شیعی نقل شده است. آوازه این تفسیر به گونه‌ای بوده که بر بسیاری از تفسیرهای پس از خود از جمله تفسیر طبرسی، ابوالفتح رازی، ابن جوزی، قرطبی و... تأثیر گذاشته است و اینان در تفسیر خود از آن بهره جسته‌اند^۲ (عباسی، ۱۳۸۴: ۸۰).

اثر دیگر او کتاب مبارک *یلدکر فیہ قتلی القرآن العظیم الذین سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه* است که به تلخیص، *قتلی القرآن* خوانده می‌شود. ثعلبی در آن، به گردآوری نوزده حکایت صوفیه پرداخته است. شخصیت‌های اصلی این حکایات، کسانی هستند که پس از استماع قرآن، بیهوش گشته و از دنیا رفته‌اند. در این کتاب، دلیلی برای بیهوش گشتن و جان‌باختن اینان وجود ندارد و مؤلف تنها به ذکر این حکایات بسنده کرده است. از آن‌جا که بسیاری از عرفا و صوفیان چون غزالی، باخرزی، سهروردی و هجویری سعی در یافتن علتی برای این کشته‌شدن داشته‌اند، می‌توان دریافت که روش متفاوت ثعلبی بیانگر اعتقاد عمیق او به امور دینی است؛ به گونه‌ای که آن را حس کرده و برای حقیقتی «یدرک و لا یوصف» به دنبال دلیل و ادله نبوده است. از عبارات کتاب وی چنین برمی‌آید که مؤلف از آن‌روی که خواستار رحمت الهی است به نگارش آن دست یازیده؛ زیرا پس از بیان سخنی چند، از کشته‌شده‌های قرآن و بیان مقام و منزلتشان بیان می‌دارد:

هنگامی که این کتاب نوشته می‌شود امید می‌رود که خداوند به واسطه یادکردن آنان بر ما رحمت کند و برکات ایشان را به ما رساند که در حدیث آمده است:
«عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ» (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۲۷).

بیشتر این حکایات کوتاه هستند و از یک صفحه تجاوز نمی‌کنند، اما حکایات بلند هم در آن یافت می‌شود. از این حکایات چنین برمی‌آید که بیشتر کشته‌شدگان از خوف الهی جان می‌بازند. ناگفته نماند که مؤلف توضیح چندانی در باب شخصیت آن‌ها نداده است.

مستمعان قرآن

از خلال حکایات موجود در کتب صوفیه می‌توان دریافت که درک و احساس صوفیه از قرآن متمایز با دیگران است؛ زیرا این درک و احساس، مبتنی بر دریافت زیبایی‌شناختی بوده و این دریافت، همانند زلزله‌ای بر جان آنان تأثیر می‌نهد است؛ تأثیری آن‌گونه که با شنیدن آیه‌ای چنان از خود بی‌خود می‌شدند که جان می‌باختند. البته تأثیر قرآن بر این افراد، تنها از سر شوق نبوده و شنونده، بیشتر از سر ترس، جان باخته و به دیار باقی می‌شتافته است.

این امر را می‌توان یکی از دلایل اعجاز قرآن دانست. عرب جاهلی با تعصبات قومی و قبیله‌ای خود و با تمامی افتخار و مباهاتی که به زبان خود می‌ورزد چون کلام قرآن را می‌شنود معلقات سبع را که یادگار برترین شاعرانش است از دیوار کعبه پایین می‌کشد و قرآن را زمزمه می‌کند. قدرت کلام خداوند آن‌گونه است که عرب نه تنها در آن دوره که در دوره‌های بعد نیز چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که گاه تنها با شنیدن یک آیه از آیات کریمه قرآن جان می‌بازد. علامه طباطبایی قرآن را کلامی می‌داند که در اوج کلام بشر قرار گرفته است و در زیبایی و دلربایی و بلاغت و دل‌نشینی رقیب ندارد. وی بیان می‌دارد: «اگر قرآن با لهجه زیبا و نظم شیوای خود به شکار دل‌ها می‌پردازد، این خاصیت زیبایی طبیعی آن است» (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۱۳).

بنابراین تأثیر قرآن بر شنونده از دیگر موارد اعجاز قرآن است. این اعجاز گاه مایه شگفتی می‌شود؛ زیرا قرآن نه تنها بر روح انسان‌های پاک و نیز جنیان تأثیر می‌گذارد - آن‌گونه که به استراق سمع می‌پردازند - بلکه چنان تأثیری بر دل‌های کفار دارد که آنان را نیز متحیر می‌کند به گونه‌ای که برای فرار از پذیرش این زیبایی، مدت‌ها به تفکر می‌نشینند و سرانجام قرآن را «کلام سحر» و پیامبر اکرم (ص) را «ساحر» می‌نامند. در این باره حکایاتی در کتب تاریخی و دینی

بیان شده است:

محمد بن عبدالله الحافظ از ابن عباس روایت می‌کند که ولید بن مغیره نزد پیامبر آمد، پیامبر بر او قرآن خواند چنان‌که دل ولید نرم‌تر شد و چون این خبر به ابوجهل رسید پیش ولید آمد و گفت: مردم تصمیم دارند برای تو مالی جمع کنند، ولید گفت: برای چه؟ گفت: برای اینکه به تو پرداخت کنند تا بتوانی با گفتار محمد (ص) معارضه کنی، ولید گفت: قریش می‌داند که من از ثروتمندان هستم. ابوجهل گفت: پس در مورد محمد (ص) مطلبی بگو که معلوم شود منکر گفتار اوایی یا لااقل از گفتار او بدت می‌آید... (بیهقی، ۱۳۶۱: ج ۱: ۲۸۷).

در این روایت، ولید که از دشمنان اسلام است پس از استماع قرآن، دلش نرم می‌شود، اما پس از گفت‌وگو با ابوجهل به منظور اثبات وجود خود بر مشرکان، پس از اندیشه بسیار از آن‌رو که در شعر دست داشت، نتوانست پیامبر را شاعر بخواند، و می‌دانست که این کلام، کلام مجنون هم نمی‌تواند باشد؛ بنابراین امر کرد تا رسول خدا (ص) را ساحر بخوانند.

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که اعجاز قرآن، ابعاد گوناگونی دارد و یکی از مهم‌ترین آن‌ها همان استماع قرآن است که شنونده، حتی کافر را، دگرگون می‌کند تا بدان‌جا که از شنیدن دیگر باره قرآن می‌گریزد و عهد می‌کند که چنین نکند^۳ این هشام در کتاب خود آورده که پس از وقوع اتفاقی، مشرکان آیات خدای را به تمسخر می‌گرفتند و از شنیدن این آیات دوری می‌جستند و آنان را که به استماع قرآن می‌پرداختند مورد تمسخر و آزار و اذیت قرار می‌دادند؛ البته این مشرکان گاه خود تاب نمی‌آوردند و به‌طور پنهانی به استماع قرآن از دهان مبارک رسول اکرم (ص) می‌پرداختند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۳۳۷-۳۳۸).

وقتی تأثیر کلام خدا بر دل سنگ‌صفت کفار چنین است، عجیب نیست که این قرآن بر دل انسان‌های عادی، به‌ویژه صوفی تأثیری دیگرگونه داشته باشد و سبب مرگ آنان گردد. قرآن بیش از هر متن دیگری از سر رغبت و رهبت بر صوفیه تأثیر نهاد. در واقع قدرت انذار و تبشیر قرآن است که صوفیه را این‌گونه متأثر می‌کند. حکایاتی که در آن صوفیان پس از سماع قرآن جان می‌بازند به دو دسته حکایات انذار و تبشیری قابل تقسیم‌اند. به تعبیر دیگر می‌توانیم بگوییم که در یک دسته از این حکایت‌ها، صوفیه یا شنونده قرآن چنان تحت تأثیر بعد جلالی

خداوند قرار می‌گیرند که می‌توان از این نوع حکایات به حکایات جلالی یا انذاری تعبیر کرد. در دسته دیگر از این حکایات، صوفیه تحت‌تأثیر بعد جمالی قرار می‌گرفتند و از سر شوق، جان می‌باختند؛ این دسته حکایات را می‌توان حکایت‌های جمالی و تبشیری نامید.

همچنان‌که پیامبر^(ص) و صحابه هنگام شنیدن قرآن سخت متأثر و منفعل می‌شدند، صوفیه نیز تحت‌تأثیر قرار می‌گرفتند چندان‌که از شدت تأثر جان می‌باختند. این همه تا حدودی با اعجاز قرآن مرتبط است. خوف و حزن صوفیه هنگام دریافت قرآن بیشتر به دوره‌ای مربوط می‌شد که تصوف زاهدانه بود؛ یعنی سده‌های دوم و سوم و از آن زمان که تصوف عاشقانه رشد و نمو یافت، سماع قرآن از برترین شیوه‌های معرفت خدا شد. بیشتر حکایت‌هایی که ثعلبی از آن‌ها یاد کرده مربوط به همان سده‌های دوم و سوم، یعنی تصوف زاهدانه است. این است که صوفی پس از استماع قرآن، از خوف الهی درمی‌گذرد.

برخی مانند ابن‌سیرین در صداقت‌گفتار و کردار برخی صوفیه در هنگام سماع قرآن تردید کرده‌اند لیک فرآیند تلاوت قرآن نزد صوفیه به‌مثابه درمان و داروی درد آنان به‌شمار می‌آمده است، چنان‌که سنایی در بیان داستانی در کتاب *حدیقه الحقیقه* متذکر می‌شود که تیر را فقط هنگام نماز است که می‌توانند از پای مبارک حضرت امیرالمؤمنین^(ع) بیرون می‌آورند، بی‌آنکه متوجه درد و الم آن گردد.^۴

برخی نیز تلاوت قرآن را ابزاری برای دفاع خویش می‌یافته‌اند چنان‌که گفته‌اند تیرهای دشمنان بر شیخ عبدالله بن یحیی بن ابی‌هیشم صعبی یمانی اثر نمی‌کرد؛ زیرا او خود را با آیات‌الحفظ (بقره: ۲۵۵؛ یوسف: ۶۴؛ صافات: ۷؛ حجر: ۱۷ و ۹؛ انعام: ۶۱ و ۱۰۴؛ فصلت: ۱۲؛ رعد: ۱۱؛ هود: ۵۷؛ شوری: ۶؛ انبیاء: ۸۲؛ سبا: ۲۱) مصون گردانیده بود. افزون‌براین عده‌ای از مؤلفان حکایات چندی در کتاب‌های خود ذکر می‌کنند که بیانگر بعد درمانی سماع قرآن است. برخی صوفیه تلاوت قرآن را به‌مثابه سلاحی برنده علیه رقبای خود به کار می‌گرفتند:

از دقای حکایت کنند که گفت به مغرب دو پیر بودند یکی را جبهه گفتندی و دیگر زریق، این زریق روزی به زیارت جبهه شد و هر دو شاگردان بسیار داشتند، مردی از اصحاب زریق چیزی برخواند یکی از اصحاب جبهه بانگی بکرد و در

وقت بمرد. چون دیگر روز بود جمله گفت زریق را کجا است آن مرد که دی چیزی برخواند بگو تا آیتی برخواند، آن مرد برخواند، جمله بانگی بکرد، قاری بمرد. جمله گفت یکی به یکی و ستم آن کرد که پیش دستی کرد (قشیری، ۱۳۶۷: ۶۰۹؛ سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۲۱).

اگرچه گفته شده که گاهی از بعد درمان، تلاوت قرآن باعث ایمنی جان می شود، لیک روایت شده است که عمر هنگام شنیدن قرآن چنان فریادی سر داد که به دنبال آن یک ماه مریض شد:

عمر - رضی الله عنه - از مردی شنید که می خواند: قوله تعالی، إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (طور: ۸-۷). نعره ای بزد و بیهوش درافتاد. او را برداشتند و به خانه بردند و یک ماه در آن بیماری بماند (هجویری، ۱۳۷۱: ۵۱۲؛ غزالی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۶۴۲؛ مایل هروی، ۱۳۷۲: ۹۲).

قرآن افزون بر دو بعد خوف و خشیت و شوق و رغبت که به تنهایی بر شنونده تأثیر می گذاشته، تأثیری دوسویه نیز داشته است؛ یعنی شنونده ای پس از شنیدن آیات قرآن با توجه به معنای آن، تحت تأثیر هر دو بعد آن قرار می گرفته است. چنان که از این حکایت برمی آید:

جنید - رحمه الله علیه - گوید نزدیک سری سقطی - رحمه الله علیه - شدم. گفت وقتی مردی را دیدم افتاده و از هوش بشده. گفتم او را چه بوده است؟ گفتند: آیتی از قرآن بخوانند از هوش بشد. گفتم بگو تا دیگر باره برخوانند، بخوانند. مرد باهوش آمد. مرا گفت: تو چه دانستی؟ گفتم: چشم یعقوب - علیه السلام - به سبب پیراهن یوسف - علیه السلام - تاریک شد، و هم به سبب پیراهن او روشن گشت. و وی را نیکو آمد از من و بیسندید (عبادی، ۱۳۶۲: ۱۵۱-۱۵۲).

آنچه بیان شد بیشتر بیانگر خوف و رجای صوفیه نسبت به خدا بوده اما باخرزی می گوید:

محبت اخذهای است قلب را من الله تعالی، یعنی کسی را که خدای به محبت برگزیند از جمال خود سری برو کشف کند و از قدس کمال جلال خود برو ظاهر کند و دل او را به آن بگیرد و او را از خودی خود بستاند، گاهی به قهر و ابتلا،

گاهی به لطف و نعماً. چنانکه جز به جمال الله بیش گشاده نگردد و غیر الله را طالب نیاید (باخرزی، ۱۳۸۳: ۲۳۹).

از این سطور می‌توان دریافت که صوفیه بیش از هر چیز مورد عنایت و محبت خدا واقع شده‌اند و اگر محبت و غیرت حق نسبت به آنان نباشد، خوف و رجای خدای نیز در دل آن‌ها جای نخواهد گرفت.

از حکایات باقی‌مانده در این زمینه چنین برمی‌آید که صوفیه، جان باختن پس از سماع قرآن را بسیار نیکو می‌پنداشته‌اند. بی‌تردید یکی از دلایل اصلی این اعتقاد، برتری کلام خدا نسبت به کلام بشر است. این اعتقاد و باور که در جان مسلمانان به‌ویژه صوفیه ریشه دوانده سبب شده بود که حتی مفسر بزرگی چون ثعلبی جان باختن بر اثر سماع قرآن را «شهادت» پندارد. ثعلبی برای تأیید کلام خود، در ابتدای کتابش به حکایتی استناد می‌جوید و می‌گوید:

شنیدم ابامحمد خلیل بن احمد بن محمد بن مسعود مذکر - خدای او را رحمت کند - از یکی از آنان روایت کرده است که گفت: منصور بن عمار گفت وارد خرابه‌ای شدم، جوانی را دیدم که چونان خائفین نماز می‌خواند، پس با خود گفتم بی‌گمان این جوان را شأنی است؛ شاید او از اولیاء الله - عزوجل - است. پس ایستادم تا نمازش را به پایان برد و سلام نماز گفت، او را سلام گفتم و پاسخم گفت، به او گفتم آیا می‌دانی که در جهنم، وادی‌ای است که درباره آن گفته می‌شود: *أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. اتَّخَذُوا آيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. لَنْ تَغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* (معارج: ۱۷-۱۵). گفت: نعره‌ای شگرف و شگفت کشید و بی‌هوش، بر خاک افتاد، آن‌گاه که به هوش آمد گفت: بیفزای. گفتم: *فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ* (بقره: ۲۴). پس بر خاک افتاد و جان سپرد. پس چون تن پوشش را از سینه‌اش برداشتم دیدم که بر سینه‌اش این چنین نوشته شده: «*فَأَمَّا مَنْ أَوْتِي كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَوْفَرُوا كِتَابِيَهُ. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهُ. فَهُوَ فِي عِيشَةٍ*

راضیه» (حاقه: ۲۱ - ۲۳) شب هنگام که خفتم او را در خواب دیدم در حالی که بر تختی نشسته بود و بر سرش، اکلیلی بود. گفتم: خداوند با تو چگونه رفتار کرد؟ گفت ثواب اهل بدر و بیش از آن را عطایم کرد. گفتم از چه روی؟ گفت: از آن- رو که آنان به شمشیر کافران کشته شدند و من به شمشیر ملک غفار کشته شدم (تعلبی، ۲۰۰۲: ۱۲۶-۱۲۷).

همچنین احمد بن ابی الحواری روایت آورد:

اندر بادیه جوانی دیدم اندر مرقعه خشن بر سر چاهی ایستاده، مرا گفت: یا احمد! بوقت آمدی که مرا می باید تا جان بدهم آیتی برخوان. حق تعالی بزبان من داد که *إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا*. گفت: یا احمد بخدای کعبه کی همان کی برخواندی اندرین ساعت فرشته ای بر من می خواند (هجوری، ۱۳۷۸: ۵۱۷).

قرآن نه تنها انس که جن را نیز تحت تأثیر قرار داده چندان که منجر به فوت آن‌ها نیز شده است. حکایات برجای مانده درباره جنیان نیز دال بر آن است که آن‌ها تحت تأثیر بعد جلالی قرآن قرار گرفته و از خوف، مرده اند. هجویری و غزالی روایت می کنند که جنیان نیز از شمار مستمعان و کشته های قرآن بودند (در این باره رک به: غزالی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۶۴۳؛ هجویری، ۱۳۷۱: ۵۱۳ - ۵۱۱). در تفاسیر آمده است که جنیان هنگام قرائت قرآن توسط رحمة للعالمین، تحت تأثیر این کلام آسمانی قرار می گرفتند (ابن هشام، ۱۳۴۷: ۲۷۲)، نیز از زبان یکی از مشایخ روایت می کنند که هنگام خواندن قرآن وی، چهار تن از جنیان بمردند^۵ (هجوری، ۱۳۷۱: ۵۱۳).

از آنچه گفته شد چنین برمی آید که این اعجاز قرآن است که چنین شنوندگان را تحت تأثیر قرار می دهد. واکنش شنوندگان قرآن، واکنش یگانه ای در ادبیات اسلامی و چه بسا همه ادبیات دینی است؛ از همین رو عالمان دین و زبان شناسان بر کمال قرآن تکیه کردند و کتاب هایی در باب اعجاز آن به رشته تحریر درآوردند. بسیاری این واکنش شنوندگان قرآن را نشئت گرفته از زیبایی قرآن دانسته اند. صوفیه نیز تحت تأثیر بعد جمالی خداوند بوده و در کتاب خلقت جلوه های این جمال را به تماشا می نشسته اند و عاشق آن می شدند؛ بنابراین بیش از دیگران تحت تأثیر زیبایی های قرآن و جمال آن هنگام تلاوت قرآن قرار می گرفتند. شاید بتوان سماع

قرآن را نقطه عزیمت صوفیه در آیین سماع به‌شمار آورد چنان‌که از ممشاد دینوری حکایت کرده‌اند:

رسول خدا (ص) را به خواب دید و از آن بزرگوار سؤال کرد از جمع شدن قوم، سماع را. فرمود: ابتدا به قرآن کنید (حیدرخانی، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

صوت و سماع نقشی اساسی در فرآیند دریافت صوفیه بازی می‌کنند. برخی صوفیان با شنیدن قرآن براساس مدارج و مراتبشان دچار فعل و انفعالاتی می‌شدند. باخرزی می‌گوید:

اختلافی که در معانی و احکام پدید می‌آید به سبب اختلاف احوال اصحاب و جهات و کیفیات آن معانی است، و تفاوتی که در اشیاء به ظهور می‌آید از جهت تفاوت معانی و مراتب داندگان آن اشیاء است، تا شعور تو به چیزی از چه جهت حاصل آمده است، به همان جهات آن چیز را نفی یا اثبات می‌کنی، یا به حسب محل آن حکم جواز و عدم را اطلاق می‌کنی (باخرزی، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

از بیشتر حکایت‌های کتاب ثعلبی چنین برمی‌آید که مرگ آنان به دلیل حالت وجد آنان نیست، بلکه نتیجه خوف و هراسی است که یکی از ویژگی‌های مهم زاهدان صدر اسلام است. معروف است که جریان زهد، تأثیر بسیار فراگیری بر جریان تصوف کلاسیک نهاد، از این رو پدیده‌ای از پدیده‌های تاریخی - فرهنگی شد. غزالی می‌گوید بنده نباید از خدا بترسد؛ زیرا خداوند دارای صفات متعددی است. قشیری درباره خشم خدا بر ابلیس روایت می‌کند:

گویند چون ابلیس لعنة الله این چنین حال پیش آمد جبرئیل و میکائیل به روزگار دراز می‌گریستند، خدای عزوجل وحی کرد با ایشان که چه چیز بگریستن آورده است شما را، گفتند: بارخدا یا از مکر تو ایمن نه‌ایم. خداوند تعالی گفت چنین باشید از مکر من ایمن مباشید (قشیری، ۱۳۶۷: ۱۹۶).

زاهدان و صوفیان نخستین، نگاه سلبی به جهان داشتند و از سر یأس و ناامیدی از غیر، فقط به خدا می‌نگریستند. انصراف آنان از لذات و مادیات این دنیا برای دریافت خوبی‌ها و خیرات آن جهان بود (ریتر، ۱۳۷۴: ۲۹۱). از این رو بر آن بودند که باید از دنیا و تمامی علایق آن گسست و به خدا پیوست. نکته محوری در کتاب کشته‌های قرآن ثعلبی این است که این کشته‌ها به آن

دسته از صوفیان خائف منتسب‌اند و این امر از خلال قصه ساده آن اعرابی پابرنه‌ای که بر شتر خود سوار بود و شمشیرش را بر خود آویخته کاملاً آشکار است: اعرابی پس از شنیدن آیه‌ای از سوره ذاریات و سوگند یاد کردن خدا شگفت‌زده می‌شود که: چگونه است که سخن خدای را تصدیق نکرده‌اند آن‌گونه که خدای سوگند خورده است^۶ (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۳۶-۱۳۷). از دیگر حکایت‌هایی که بیانگر خوف صوفی از خداوند است حکایت زراره است که با شنیدن آیتی از زبان صالح مری از ترس جان می‌دهد^۷ (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۳۵). باخرزی درباره این امر چنین آورده است: «در حدیث آمده است که صدیقان چون ذکر خدای شنوند دل‌های ایشان به سوی آخرت در طرب آید» (باخرزی، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

شخصیت‌هایی که ثعلبی در کتابش متعرض آنان است به معنی دقیق کلمه، صوفی نیستند؛ زیرا پیوسته در خوف و حزن به سر می‌برند. کتاب ثعلبی به‌مثابه سند مهمی برای بررسی جریان زهد در عصر صدر اسلام به‌شمار می‌رود. اگرچه در این کتاب بر این عنصر چندان تأکیدی نشده است؛ لیک از خلال این حکایت‌ها می‌توان دریافت که خوف و حزن در صدر اسلام حاکم بوده است. چنانکه ثعلبی در باب شیخ مسور نقل می‌کند که او از شدت خوف، تاب شنیدن قرآن نداشت و به‌دنبال کلمه یا آیتی که نزد او خوانده می‌شد، فریاد سر می‌داد و چندین روز بی‌هوش می‌گشت تا آنجا که سرانجام با استماع آیتی در باب پرهیزکاران، فریاد برآورد و درگذشت^۸ (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۴۲-۱۴۳).

ثعلبی از گزارش هر نوع تجربه درونی که شنونده خائف دچار آن می‌شود اجتناب می‌کند. اگر بخواهیم علت اصلی این تجربه را دریابیم باید در کتاب‌ها و آثار نظریه‌پردازان تصوف به پژوهش پردازیم؛ آنجایی که آنان به بحث درباره فرآیندهای روانی می‌پردازند که شنونده قرآن دچار آن می‌شود. آنان فصل‌های کاملی از علل و نتایج و پیامدهای این خوف صوفی مانند یکی از حالات و مراتب تصوف سخن به میان می‌آورند. این حالت خوف مورد نظر ثعلبی، جزء لایتجزی تصوف به‌شمار می‌رود؛ خواه از بعد نظری یا عملی. تنها مسلمانان یا صوفیان نبوده‌اند که آن حالت خاصی را که بر مؤمنان خاشع فرود می‌آمده، درمی‌یافتند. در این هیبت، رازی نهفته است که برای هر کسی قابل دریافت و فهم نیست، به تعبیر اتو:

احساس چنین راز هیبتناکی ممکن است گاهی اوقات هم‌مچون موجی آرام در عمیق‌ترین حالت آرامش‌انگیز عبادت به ذهن ما هجوم بیاورد و ممکن است با وضعیتی ثابت‌تر و ماندگارتر در روح ادامه یابد و روان ما را به لرزه و ارتعاش درآورد و در سراسر ضمیر ما طنین اندازد... چنین حالتی ممکن است موجب نوعی خاموشی، هراس و سکوت و خشوع مخلوق در حضور آن کس یا آن چیزی شود که دقیقاً نمی‌داند چیست. در حضور چیزی که رازی بیان‌ناپذیر و برتر از همه مخلوقات است (اتو، ۱۳۸۰: ۶۰).

نجم‌الدین کبری از نظریه‌پردازان تصوف بین این حالت هیبت میراننده‌ای که هنگام سماع پدید می‌آید و حالت حضرت موسی هنگام اخذ وحی در کوه طور، پیوند برقرار می‌کند (برای آگاهی بیشتر رک به: کرمانی، ۲۰۰۸: ۴۵۸ - ۵۶۱). از والاترین حالت‌هایی که شنونده قرآن تجربه می‌کند همان حالت‌هایی است که انبیا از کلام خداوند تجربه می‌کردند؛ از این رو آنان دچار همان خوف و فزع و هیبت می‌شوند، لیک با اختلاف درجه. سهروردی تأکید می‌کند که واقعه وحی با شنیدن قرآن دیگر بار تکرار می‌شود آنجا که می‌نویسد:

صوفیان و اهل قرب چون بدانستند که کلام حق تعالی، پیغام‌های اوست، به بندگان او به حسن استماع آن خطاب مستطاب، قبول کردند و در معانی آن، تدبیر و تفکر به‌جای آوردند. هر آیتی از آیات قرآن، بحری یافتند از بحار علوم، که متضمن جواهر زواهر معانی بود، هم از روی ظاهر و هم از روی باطن. و محرض ایشان شد بر اعمال صالحه و افعال پسندیده. و همچنین به نور حسن سماع، باز دیدند که احادیث و اخبار نبوی - علیه الصلوة والسلام - وحی است مطلق، و علمی است لدنی، تلقی کرده از حضرت عزت، و بی‌غرضی و شائبه‌ای به خلق می‌رساند (سهروردی، ۱۳۷۴: ۹).

بنابراین می‌توان دریافت، استماع قرآن نه تنها نیازمند شنونده‌ای بصیر و دل‌روشن است که نیازمند قاری خوش‌صوت نیز هست و تأثیر سماع بر افراد نیازمند حسن استماع است.

نتیجه

از آنچه گذشت چنین برمی آید کل صفات خداوند به دو دسته صفات جمالی و جلالی تقسیم می شوند. دسته نخست سبب شادی و سرور و امنیت می شوند و دسته دوم سبب خوف و هیبت. کشته‌هایی که ثعلبی از آنان سخن به میان می آورد بیشتر کسانی هستند که مقهور جلال الهی شده‌اند؛ زیرا اینان به آن مقام و منزلتی که صوفیه متأخر و معتقد به صفات جمالی خداوند رسیده‌اند، نرسیده‌اند. مرگ اینان نتیجه حالت خوف هنگام سماع قرآن است و این حالت خوف که از سر ترس از وعید و گناه باشد در تقسیم‌بندی عرفا از فروترین مراتب خوف است. از همین رو بسیاری از صوفیه و زاهدان مخاطبان خود را به‌طور مستقیم از چنین سمعی که شنونده، هوش خود را از دست بدهد، برحذر داشته‌اند. برطبق شواهد، این حالات - بی‌هوشی و غش - همیشه هم مورد تأیید آنان نبوده است. آن گونه که چون ابن سیرین را می‌گویند که جمعی هستند که چون قرآن می‌شنوند بی‌هوش می‌شوند، می‌گوید: آنان را بر بامی بلند برآرید و بر کناره بام بنشانید، آن‌گاه قرآن را از بدایت تا نهایت بر آنان بخوانید. اگر خود را از بام بر زمین افکنند در گفتار خود صادق‌اند.

از حکایت‌های *قتلی‌القرآن* و نیز حکایت‌های بی‌شماری که در کتاب‌های صوفیه نقل شده است و از تأثیر قرآن حکایت می‌کند چنین برمی آید که این تأثیر و غلیان روحی تنها بر یاران و معاصران پیامبر^(ص) منحصر نمی‌شود که با شنیدن قرآن عنان از کف می‌دادند، بلکه بسیار کسان به محض شنیدن آیه‌ای به اسلام می‌گرویدند، برخی نقش بر زمین می‌شدند و فریادها سر می‌دادند و برخی جان می‌باختند. قرآن هم معارضان را به دهشت وامی‌داشت و سبب نابودی آنان می‌شد و هم پیروانش را به شیدایی وامی‌داشت و دل‌هایشان را به جنبش درمی‌آورد. در پایان گفتنی است صوفیان و مردم، تحت تأثیر بعد جلالی و جمالی قرآن قرار گرفته‌اند و حالات مختلفی از خود بروز داده‌اند. بعضی بیهوش گشته و بعضی جان باخته‌اند و این امر برگرفته از امور مختلفی چون مستمع، قاری و کلام برتر یعنی قرآن است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نقل است: «ابراهیم خواص - رضی‌الله عنه - گوید که: من وقتی به حیّی از احیای عرب فراز رسیدم و به دار ضیف امیری از امرای حیّ نزول کردم. سیاهی دیدم مغلول و مُسلسل، بر در خیمه افکنده اندر آفتاب، شفقتی بر دلم پدید آمد. قصد کردم تا او را به شفاعت بخواهم از امیر. چون طعام پیش آوردند مرا اکرام ضیف را امیر بیامد تا با من موافقت کند. چون وی قصد طعام کرد من ابا کردم و بر عرب هیچ چیز سخت‌تر از آن نیاید که کسی طعام ایشان نخورد. مرا گفت: «ای جوانمرد، چه چیز ترا از طعام من بازمی‌دارد؟» گفتم: «امیدی که بر کرم تو دارم.» گفت: «همهٔ املاک من ترا، تو طعام بخور.» گفتم: «مرا به ملک تو حاجتی نیست، این غلام را در کار من کن.» گفت: «نخست از جرمش بپرس، آن‌گاه بند از وی برگیر؛ که ترا بر همه چیزها حکم است تا در ضیافت مایی.» گفتم: «بگو تا جرمش چیست.» گفت: «بدان که این غلامی است که حدادی است و صوتی خوش دارد. من این را به ضیاع خود فرستادم با اشتری صد، تا برای آن غله آرد. وی برفت و دو بار شتر بر هر اشتری نهاد و اندر راه حدی می‌کرد، و اشتران می‌شتافتند تا به مدتی قریب اینجا آمدند، با دوچندان بار که من فرموده بودم. چون بار از اشتران فروگرفتند، اشتران همه یگان دوگان هلاک شدند.» ابراهیم گفت: مرا سخت عجب آمد، گفتم: «اینها امیر، شرف تو، تو را جز به راست گفتن ندارد، اما مرا بر این قول برهانی باید.» تا ما در این سخن بودیم اشتری چند از بادیه به چاهسار آوردند تا آب دهند. امیر پرسید که: «چند روز است که این اشتران آب نخورده‌اند؟» گفتند: «سه روز.» این غلام را فرمود تا به حدی صوت برگشاد. اشتران اندر صوت وی و شنیدن آن مشغول شدند و هیچ دهان به آب نکردند. تا ناگاه یک‌یک درمیدند و اندر بادیه پیراکنند. آن غلام را بگشاد و به من بخشید (هجوری، ۱۳۷۱: ۵۲۱-۵۲۲؛ نیز ر.ک: غزالی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۵۹۵-۵۹۶).

۲. در چند سال اخیر فقط مقدمهٔ تفسیر ثعلبی به تصحیح ایزایا گولدفلد منتشر شده است (۱۹۸۴ میلادی)، سپس یک محقق شیعی در بیروت متن کامل این تفسیر را در سال ۱۴۲۲ هجری قمری منتشر کرد.

۳. از دیگر حکایات شایان ذکر در این زمینه می‌توان به این حکایت اشاره کرد: «شبی ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق بی‌اطلاع یک‌دگر از خانه‌هایشان بیرون آمدند و هر یک در اطراف خانهٔ رسول خدا^(ص) در گوشه‌ای پنهان شدند تا به قرآن آن حضرت، در نماز شب‌اش، گوش فرا دهند در حالی که هیچ‌یک از جای دیگری خبر نداشت. چون صبح شد و فجر طلوع کرد، متفرق شدند و

اتفاقی در راه به هم برخوردند و چون از مکان و منظور یکدیگر مطلع شدند همدیگر را ملامت کرده گفتند: از این پس به چنین کاری دست نزنید؛ زیرا اگر سفها و جهال از کار شما اطلاع پیدا کنند، ممکن است خیالی درباره شما بکنند و...» (ابن هشام، بی تا: ۳۳۷-۳۳۸). آن گاه بیان می دارد که این واقعه سه شب متوالی بدین طریق ادامه می یابد و سرانجام این مشرکان برای حفظ مقام و منصب خود از استماع قرآن سربازمی زنند و با اطمینان به وحی بودن قرآن، خدا و رسولش را تصدیق نمی کنند (ابن هشام، بی تا: ۳۳۷-۳۳۸).

۴. سنایی در این باره سروده است:

در احد میر حیدر کرار	یافت زخمی قوی در آن پیکار
ماند پیکان تیر در پایش	اقتضا کرد آن زمان رایش
که برون آرد از قدم پیکان	که همان بود مر ورا درمان
زود مرد جراحی چو بدید	گفت باید به تیغ باز برید
تا که پیکان مگر پدید آید	بسته زخم را کلید آید
هیچ طاقت نداشت با دم گاز	گفت بگذار تا به وقت نماز
چون شد اندر نماز حجامش	بیرید آن لطیف اندامش
جمله پیکان ازو برون آورد	و او شده بیخبر ز ناله و درد
چون برون آمد از نماز علی	آن مر او را خدای خوانده ولی
گفت کمتر شد آن الم چونست	وز چه جای نماز پرخونست؟
گفت با او جمال عصر حسین	آن بر بود مصطفی شده زین
گفت چون در نماز رفتی تو	بر ایزد فراز رفتی تو
کرد پیکان برون ز تو حجام	باز ناداده از نماز سلام
گفت حیدر بخالق الاکبر	که مرا زین الم نبود خبر
ای شده در نماز بس معروف	به عبادت بر کسان موصوف

(سنایی، ۱۳۲۹: ۱۴۰)

۵. یکی گوید از مشایخ که وقتی کلام خدای تعالی می خواندم «و اتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِیهِ اِلَى اللّٰهِ» هانفی آواز داد که نرم تر خوان که چهار تن از پریان از هیبت این آیت بمرده اند (هجوی، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱)

۵۱۳). خلیل عصری گفت: شبی این آیه را می‌خواندم «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» [آل عمران: ۱۸۵؛ انبیاء: ۳۵] تا آخرش و آن را تکرار می‌کردم. ناگاه هاتفی آواز داد: چقدر این آیه را تکرار می‌کنی؟ چهار تن از جنینی که از زمان خلافتشان سرهایشان را به سوی خداوند متعال بالا نبرده‌اند، مردند (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۳۱).

۶. ابوالقاسم حسن بن محمد بن حسن بن جعفر مذکر حدیث کرد ما را از حاکم ابومحمد یحیی بن منصور و ابوالحسن کارزی و ابوالطیب خیاط و صورت سخن از آن حاکم است. گفتند حدیث کرد ما را ابورجا محمد بن احمد قاضی حدیث کرد ما را ابوالفضل عباس بن فرج ریاضی بصری گفت شنیدم اصمعی می‌گوید روزی به مسجد جامع بصره در آمدم درحالی که من در دالان بودم. اعرابی نزار پابره‌نه‌ای وارد شد درحالی که شمشیرش در گردنش آویخته بود و کمائی در دستان بود، درودی فرستاد و مرا گفت: «از کدام طایفه‌ای؟» گفتم: «از بنی‌اصمعی هستم.» گفت: «تو اصمعی هستی؟» گفتم: «آری.» گفت: «برایم اندکی قرآن بخوان.» گفتمش: «بنشین؛ نشست و شروع کردم به سوره «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» [ذاریات: ۱] آن‌گاه که پایان کلام خدای سبحان رسید «وَقِيَ السَّمَاءَ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» [ذاریات: ۲۲] گفتم: «ای اصمعی! این کلام خدای رحمان است؟» گفتم: «آری، و آنکه محمد را به حق برانگیخت و کلامش را بر نبی‌اش محمد فرستاد.» پس مرا گفت: «همین تو را بس است.» آن‌گاه برخاست و به طرف شترش رفت و نحرش کرد، پوستش را کند و گفت: «در قسمت کردن آن یاری‌ام بخش.» آن‌گاه آن را به کسانی که در رفت و آمد بودند قسمت کردیم. آن‌گاه آهنک شمشیر و کمانش کرد و شکستشان و آن دورا در زیر شن‌ریزه قرار داد و به سوی بادیه روانه شد درحالی که می‌گفت «وَقِيَ السَّمَاءَ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» [ذاریات: ۲۲] پس به سرزنش و عتاب خود پرداختم و گفتم چرا تو به آنچه که اعرابی بدان متنبه شد متنبه نمی‌شوی؟ پس چون با رشید حج گذاردم داخل مکه شدم و آن‌گاه که کعبه را طواف می‌کردم ناگاه هاتفی با صدایی لطیف آوازم داد، بدان التفاتی کردم. پس ناگهان خود را با همان اعرابی تکیده زردروی یافتم. پس مرا سلام گفت و دستانم را گرفت و مرا در پس مقام نشانید و به من گفت: «کلام خدای رحمان را برایم تلاوت کن.» پس ذاریات را آغازید «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» [ذاریات: ۱] چون به آیه «وَقِيَ السَّمَاءَ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» [ذاریات: ۲۲] رسیدم اعرابی فریادی کشید و گفت: «فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» [اعراف: ۴۴] آن‌گاه گفت: «آیا غیر از این چیزی هست؟»

گفتم: «آری، خدای عزوجل می‌فرماید: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ» [ذاریات: ۲۳] اعرابی فریادی شگرف و شگفت کشید و گفت: «شگفتا از کسی که خدای جلیل را به خشم آورد تا آنکه سوگند بخورد! آیا او را تصدیق نموده‌اند تا او را به سوگند واداشتنند؟» سه بار این آیه را تکرار کرد و جان از بدنش جدا شد و درگذشت - خدای او را بیامرز (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۳۶-۱۳۷).

۷. او پسر کعب بن ربیع و مکنی به ابوحاجب و از ساکنان بصره بود که در همان جا درگذشت. گفت خبر داد ما را ابوجعفر خلقانی به جهت قرائت من نزد وی که حدیث کرد ما را ابوالعباس احمد بن هارون فقی حدیث کرد ما را عمران بن موسی حدیث کرد ما را محمد بن خالد حدیث کرد ما را ابوجناب قصاب که گفت زرارة بن اوفی در مسجد بنی‌قشیر بر ما وارد شد و نماز به‌جای آورد و قرآن خواند. آن‌گاه که به «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» [مدثر: ۸] رسید بی‌جان بر زمین افتاد و من از کسانی بودم که او را بر دوش گرفتم. صالح مری گفت: زرارة بن اوفی را بعد از وفاتش در خواب دیدم، گفتمش: خدایت بیامرزاد! آن‌گاه گفتم: تو را چه گفته شد؟ از من روی برتافت. گفتم: خدای با تو چه کرد؟ روی کرد به من و گفت: خدای با فضل و جود و کرمش با من رفتار نمود. گفتم: برترین و رساترین اعمال نزد شما چیست؟ گفت: خرسندی و درویشی (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۳۵).

۸. شنودم که ابومحمد عبدالرحمن بن محمد مذکر نیشابوری می‌گوید: قتاده گفت در همسایگی عتبه، پیرمردی بود که او را مسور می‌گفتند و او را از شدت خوف، تاب شنیدن قرآن نبود و چون حرفی یا آیه‌ای را نزدش می‌خواندند فریادی سر می‌داد. و چند روز بیهوش بودی تا آنکه مردی از قبیله خنعم بر او وارد شد و این آیات را تلاوت کرد «يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْءًا. وَتَسْوَقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» [مریم: ۸۵-۸۶] پس گفت: «من از گناهکارانم نه از پرهیزکاران. ای قاری! آنچه را که خواندی دوباره برخوان.» پس دوباره خواندمش، فریادی برآورد و به آخرت پیوست (ثعلبی، ۲۰۰۲: ۱۴۲-۱۴۳).

منابع

- قرآن کریم
- ابن خلکان، ابی العباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر. (بی تا)، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*؛ تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالثقافة.
- ابن هشام، عبدالملک. (۱۳۷۴)، *زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلام*، ترجمه سیره النبویه، ترجمه هاشم رسولی، ۴جلد، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- _____ . (بی تا)، *السیرة النبویه*، ۴جلد، بیروت: المكتبة العلمية.
- اتو، رودلف. (۱۳۸۰)، *مفهوم امر قدسی*، ترجمه همایون همتی، تهران: نقش جهان.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی. (۱۳۸۳)، *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*؛ به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین. (۱۳۶۱)، *دلائل النبوة*؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ثعلبی، احمد بن محمد. (۱۳۸۱)، *الکشف و البیان المعروف فی تفسیر الثعلبی: ما روی عنهم و ما روی فیهم*، قم: عادل کعبی.
- _____ . (۲۰۰۲)، *کتاب مبارک فیہ قتلی القرآن العظیم الذین سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه رحمه الله علیهم*، آلمان: بی تا.
- حیدرخانی، حسین. (۱۳۸۷)، *سماع عارفان*، تهران: سنایی.
- ریتر، هلموت. (۱۳۷۴)، *دریای جان*، ترجمه عباس زریاب‌خوی و مهرآفاق بایریدی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲)، *اللمع فی التصوف*؛ تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۲۹)، *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة*؛ تصحیح مدرس رضوی، تهران: سپهر.
- سهروردی، ضیاء‌الدین ابوالنجیبی. (۱۳۶۳)، *آداب المریدین*؛ ترجمان عمر بن محمد بن احمد شیرکان، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولی.

- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۶۰)، مباحثی در وحی و قرآن، تهران: بنیاد علوم اسلامی.
- عبادی مروزی، قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر. (۱۳۶۲)، مناقب الصوفیه، تهران: مولی.
- عباسی، مهرداد. (زمستان ۱۳۸۴)، «تعلیمی و تفسیری او الکشف و البیان عن تفسیر القرآن»، فصلنامه برهان و عرفان، شماره ششم، صفحات ۶۶ - ۷۵.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۶۶)، احیاء علوم الدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۷)، ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرمانی، نوید. (۲۰۰۸) بلاغۃ النور، جمالیات النص القرآنی، ترجمه محمداحمد منصور، بغداد: دار الجمل.
- مایل هروی، نجیب. (۱۳۷۲)، اندر غزل خویش نهنان خواهم گشتن (سماع‌نامه‌های فارسی)، تهران: نی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی. (۱۳۷۱ و ۱۳۷۸)، کشف المحجوب، تصحیح ژو کوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابن عبدالله. (بی‌تا)، معجم‌الادباء، بیروت: دار المستشرق.